یادداشت

هنر، روایت نظر است؛ دفاعی از حق فیلم‌ساز برای سخن‌گفتن

مهدی کوهیان
کارشناس ارشد حقوق ارتباطات

احمد زیدآبادی در یادداشتی که پس از موفقیت اخیر جعفر پناهی در جشنواره کن منتشر کرد، نگاهی انتقادی و درعین‌حال همدلانه به بازتاب این موفقیت در جامعه ایرانی داشت. او نوشت که این جایزه باید همه ایرانیان را خوشحال کند، اما نمی‌کند، چون سایه سیاست بر همه چیز، حتی هنر، سنگینی می‌کند. از نظر او، چون پناهی درگیر منازعات سیاسی شده، عده‌ای موفقیتش را «سیاسی» می‌دانند و آن را بی‌ارزش می‌کنند. درست در همین نقطه است که باید مکث کرد. آیا اساسا سیاسی‌بودن یک فیلم یا یک جایزه ایراد است؟ آیا اگر جشنواره‌ای فیلمی را به دلیل جسارت یا دغدغه‌اش برای مسائل اجتماعی و سیاسی انتخاب کند، باید آن را زیر سؤال برد؟ یا اساسا آیا فیلم‌ساز نباید وارد این قلمروها شود؟ واقعیت این است که در سینمای معاصر ایران، بخشی از جریان جدی و مؤلف، دقیقا از همین موضع شکل گرفته: از دل دغدغه‌ها. جعفر پناهی، محمد رسول‌اف، سعید روستایی یا حتی اصغر فرهادی، صرفا قصه‌گو نیستند؛ آنها رویدادهای اجتماعی را می‌بینند، تحلیل می‌کنند و روایت می‌کنند. سینما برای آنها ابزار زیبایی‌شناسی صرف نیست، بلکه ابزاری برای بیان است، برای موضع‌گیری و برای کنشگری در دل جامعه. اگر نویسنده‌ای در قالب مقاله یا داستان، یا روزنامه‌نگاری در قالب گزارش، نظر سیاسی‌اش را منتقل کند، مشکلی نیست. اما اگر فیلم‌سازی همین کار را در قاب دوربین انجام دهد، ناگهان متهم به سیاسی‌کاری می‌شود! این برخورد، نه منصفانه است و نه مطابق با اصول آزادی بیان. حقوق ارتباطات تأکید می‌کند که هنرمند حق دارد جهان‌بینی خود را در قالب اثرش عرضه کند. این حق، محدود به ژانر یا قالب خاصی نیست. همان‌طور که پلتفرم‌ها و رسانه‌ها باید تنوع صداها را بپذیرند، مخاطب نیز باید بداند که فیلم، فقط سرگرمی نیست؛ گاهی طرح مسئله است. احمد زیدآبادی در یادداشتش هشدار می‌دهد جوایز سیاسی، توقعات غیرعادی ایجاد می‌کنند و هنرمند را از «رفتار طبیعی» خارج می‌کنند، اما مگر هنرمند موظف به «طبیعی»ماندن در چارچوب‌های رسمی و مألوف است؟ مگر نه اینکه هنر، اساسا یک جور «فرا رفتن» است؟ اگر جعفر پناهی به واسطه فیلمش، ذهنی را در اروپا یا در ایران به فکر واداشته، مگر این نفع عمومی نیست؟ نکته دیگر اینکه همین رفتار و نگاه، گاه در داخل کشور هم تکرار می‌شود. آیا در جشنواره فجر، فیلم‌هایی به دلایل فرهنگی یا سیاسی خاصی جایزه نمی‌گیرند؟ آیا این انتخاب‌ها گاهی سلیقه‌ای نیستند؟ پس اگر آن داوری‌ها را طبیعی می‌دانیم، چرا کن را زیر سؤال ببریم؟ سینما فقط یک مدیوم زیبایی‌شناسانه نیست؛ رسانه‌ای است برای بیان، نقد و طرح مسئله. فیلم‌سازی که دغدغه اجتماعی یا سیاسی دارد، اگر اثرش را با زبان سینما و با کیفیت بالا تولید کند، حقش است که دیده شود، حتی اگر مواضعش باب طبع ما نباشد. موفقیت جعفر پناهی، از منظر حقوق ارتباطات، یک نقطه مهم است؛ نشانه‌ای از اینکه جهان به روایت‌های متفاوت توجه می‌کند. اگر بخواهیم به بلوغ فرهنگی برسیم، باید این موفقیت را تبریک بگوییم و نه از آن به‌عنوان ابزار نقد سیاسی استفاده کنیم.

نگاه

وضعیت سفید و اوضاع نه‌چندان سفید سریال‌های سیما

علی صمدی
روزنامه‌نگار

مجموعه زیبا و خاطره‌انگیز وضعیت سفید شاید برای دهمین بار از شبکه آی‌فیلم سیما پخش می‌شود. من همراه خانواده چندین بار این سریال را از اول تا آخر با شور و اشتیاق فراوان تماشا کرده‌ام و البته این بار نیز تماشا خواهم کرد. از خصلت‌های شاهکارهای هنری این است که مخاطب از مرور آنها خسته نمی‌شود و در هر بار دیدن، زیبایی‌ها و معانی جدیدی از آن کشف می‌کند. آری شاهکارها، آثاری تکرارنشدنی و درعین‌حال غیرقابل تکراری‌شدن هستند. قدما اصطلاح «قند مکرر» را غالبا برای چنین آثاری وضع و استفاده کرده‌اند. وضعیت سفید هم در ردیف چنین آثاری قرار دارد؛ سهل و ممتنع، بدون هیچ ادعایی. همین‌جا اضافه کنم که سادگی و سهل‌الوصولی هم از خصلت‌های شاهکارهای هنری است (نگاه کنید به رباعیات خیام، غزل‌های حافظ و این اواخر حیدربابای شهریار). باری داستان زیبا، شخصیت‌پردازی‌های عالی، گفت‌وگوهای درخشان و همچنین تک‌گویی‌های درخشان‌تر در بستری از خاطره و احساس مجموعه وضعیت سفید را به اثری ساده، صمیمی و درعین‌حال ارزشمند تبدیل کرده است. کارگردانی عالی، صحنه‌آرایی‌های بدیع و بازی‌های درخشان هم زیبایی‌های این مجموعه را به اوج خود رسانده است. زوایای بدیع دوربین، میزانسن‌های چشم‌نواز و خط روایت گیرا و جذاب از ویژگی‌های کارگردانی حمید نعمت‌الله در مجموعه وضعیت سفید است که در فیلم‌نامه صمیمانه هادی مقدم‌دوست، خوش نشسته و خوش‌تر درخشیده است. بازیگران نقش‌آفرین در این مجموعه می‌توانند ادعا و افتخار کنند که تمام زیبایی‌های حرفه‌ای و مهارت‌های بازیگری خود را در آن به منصه ظهور رسانده‌اند. آمیزش هنرمندانه ژانرهای طنز، تراژدی، عشق و حماسه زیبایی‌های خیره‌کننده و جاذبه‌های سرمست‌کننده‌ای به مجموعه بخشیده است. به نظر من بازی درخشان عباس غزالی در نقش بهروز، نقطه عطفی در تاریخ سریال‌سازی ایرانی و نقطه اوجی است که خود هنرمند هم در دیگر آثار و فعالیت‌هایش هرگز به آن نزدیک نشده است. سکانس آواز مرحوم عزت‌الله مهرآوران در میان خرمنی از گل‌های سرخ، با آن لحن گیرا و صمیمی، ازجمله زیباترین سکانس‌هایی است که تاکنون از قاب تلویزیون به نمایش درآمده است. داستان اصلی که پناه‌آوردن یک خانواده به باغ اجدادی (رجوع به اصل) در جریان موشک‌باران تهران است، به آرامی داستانک‌های مربوط به هرکدام از شخصیت‌ها را به خود جذب می‌کند و در قالب رودی خروشان به سمت دریای بی‌پایان‌حرکت می‌کند و در این حرکت به زیبایی مخاطبان را با خود همراه می‌کند. به راستی بینندگان ایرانی «تا چند تا چند»* باید انتظار بکشند که از قاب تلویزیون آثار فاخری مانند هزاردستان، روزی روزگاری، پدرسالار، خانه سبز، روزگار قریب و وضعیت سفید را ببینند؟ راز این کار در ارج‌نهادن به هنرمندان واقعی و رعایت شأن و منزلت آنهاست. تلاش برای جایگزین‌کردن هنرمندان مشابه و تقلبی، بیهوده است. مدیران صداوسیما باید هنرمندان واقعی و همچنین قدر و منزلت آنها را بشناسند و آنها را نه در ذیل سلطه مدیریت‌شان، بلکه در کنار خود ببینند. مدیران رسانه ملی همچنین به فهرست بی‌انتهای مجموعه‌های کم‌ارزش و سبک‌مایه سال‌های اخیر نگاه کنند که شاید به‌جز ارزیابان پخش، بیننده‌ای در جامعه نداشته‌اند. آنها بهتر است به اصالت‌ها و ایضا سرمایه‌های هنری رسانه خود برگردند؛ به سریال‌ها و مجموعه‌هایی که در زمان پخش آنها، خیابان‌ها خلوت می‌شد و تکیه‌کلام شخصیت‌هایشان به ضرب‌المثل‌های رایج تبدیل می‌شد. وضعیت سفید برای سریال‌سازی تلویزیون تنها از این طریق میسر است و لاغیر.

***«در انتظار تصویر تو این دفتر خالی تا چند تا چند ورق خواهد خورد» شاملو**

عکس: سهند تاکی/ شرق

گفت‌وگو با میلاد صدرعاملی، آرش صادق‌بیگی و محمدرضا صدرعاملی فیلم‌نامه‌نویسان «زیبا صدایم کن»

واقعیت زندگی مردم را نمی‌توان در فیلم‌های سینمایی امروز تصویر کرد

بهناز شیربانی

«زیبا صدایم کن» تازه‌ترین تجربه سینمایی رسول صدرعاملی، مدتی است به اکران رسیده. فیلم‌سازی که بیش از هر چیز او را به واسطه نوع نگاهش به خانواده و دختران جوانی که در آستانه بلوغ، درگیر چالش‌هایی می‌شوند می‌شناسیم. «من ترانه ۱۵ سال دارم» و «دختری با کفش‌های کتانی» ازجمله ساخته‌های ماندگار و خاطره‌ساز رسول صدرعاملی است. به بهانه نمایش این فیلم با میلاد صدرعاملی، آرش صادق‌بیگی و محمدرضا صدرعاملی، سه فیلم‌نامه‌نویس این فیلم سینمایی، هم‌صحبت شده‌ایم تا نگاه آنها به نسل جوانی که در این فیلم تصویر شده است، بدانیم و البته درباره سینمای اجتماعی بیشتر صحبت کنیم.

فکر می‌کنم اولین نکته حائز اهمیت درباره فیلم‌نامه «زیبا صدایم کن»، اقتباس ادبی آن است؛ اقتباسی از کتابی به همین نام که اتفاقا در برگردان سینمایی آن، شما خیلی قائل به کتاب نبودید. اقتباس از این کتاب چطور اتفاق افتاد؟

میلاد صدرعاملی: چهار، پنج سال پیش بنا بر تصمیمی در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، قرار می‌شود چند کتاب منبع اقتباس فیلم‌نامه و در نهایت منجر به تولید اثر سینمایی شود. رمان «زیبا صدایم کن» نوشته آقای فرهادحسن‌زاده را هم به آقای صدرعاملی پیشنهاد دادند که در این مدت چند فیلم‌نامه توسط چندین نفر نوشته شد. مثلا یک نسخه را آقای اصغر عبداللهی نوشت. خود آقای حسن‌زاده یک نسخه نوشتند یا آقای کامبوزیا پرتوی که ازقضا چند سکانس هم نوشتند، اما متأسفانه عمرشان به دنیا نبود. چند سال پیش من، محمدرضا و آرش فیلم‌نامه سریالی را نوشتیم که به دلیل تولید هزینه‌بر و شرایط مالی ساختش ممکن نشد. آقای صدرعاملی فیلم‌نامه آن سریال را که خواند، به ما پیشنهاد نوشتن فیلم‌نامه «زیبا صدایم کن» را داد.

خاطرم هست در نشست خبری بعد از نمایش فیلم در جشنواره فیلم فجر، آقای صدرعاملی تأکید کردند که دوست داشتند مرغک معروف کانون را باز در فیلمی ببینیم که فکر می‌کنم همین دلیل اصلی ساخت «زیبا صدایم کن» بود.

آرش صادق‌بیگی: بله، در کتاب «زیبا صدایم کن» شخصیت دختر نوجوان پررنگ است. فکر می‌کنم هیچ‌کس مثل آقای صدرعاملی در حوزه خانواده و مصائب دختران نوجوان و در آستانه بلوغ کار نکرده است؛ دخترانی که در پی استقلال‌اند. جز اینکه این روایت یک‌روزه در خیابان ولیعصر هم برای آقای صدرعاملی جذاب بود.

محمدرضا صدرعاملی: به‌علاوه، رابطه پدر و دختری که آقای صدرعاملی دوست داشت و به نظرم اصلی‌ترین دلیل ساخت این فیلم از سمت آقای صدرعاملی همین مورد بود.

تغییرات فیلم‌نامه نسبت به کتاب محسوس است. مثل اینکه در کتاب، دختر به فرار پدر از آسایشگاه کمک می‌کند، درصورتی‌که در فیلم این‌طور نیست و تغییرات دیگری که فیلم‌نامه را از کتاب متمایز می‌کند. این تغییرات با چه نگاهی اعمال شد؟

محمدرضا صدرعاملی: کتاب سال ۹۴ چاپ شده و همین فاصله ۱۰ساله‌ای که وجود داشت، طبیعتا اعمال این تغییرات را ضروری می‌کرد. در پرداخت شخصیت‌ها، خیلی موارد تغییر کرد. خیلی از مناسباتی که در کتاب بین پدر و دختر بود، نیاز به تغییرات داشت؛ ضمن اینکه احساس کردیم برای اقتباس نیاز است چیزهایی به فیلم‌نامه اضافه کنیم و بخش‌هایی را هم گسترش بدهیم.

به مناسباتی اشاره کردید که زمینه تغییرات فیلم‌نامه نسبت به کتاب شد. در این فیلم دختری را می‌بینیم که از نسلی است که شاید من هم خیلی شناختی درباره آن ندارم و به‌اصطلاح نسل «زد» گفته می‌شود؛ مناسباتش با جامعه و پیرامونش نسبت به نسل‌های پیش از خود متفاوت است و طرز تفکر خودش را دارد. فیلم‌نامه‌ای که این نسل را نمایندگی کند و دغدغه‌ها و طرز نگاهش به جامعه و پیرامونش را ببینیم، چطور نوشته شد؟ چقدر این نسل را می‌شناسید و فیلم‌نامه را بر حسب مناسبات آنها نوشتید؟

آرش صادق‌بیگی: شخصیت دختر داستان و رابطه‌اش با پدر در رمان پرداخت شده بود، با این تفاوت که نوجوان الان با نوجوان ۱۰ سال پیش کنش متفاوت‌تری دارد و اصلا روابط و شخصیت‌ها در فیلم‌نامه از همین تفاوت نشئت گرفت. فکر کردیم می‌توانیم ارتباط زیبا را درگیرانه‌تر بنویسیم. پدری که سر دخترش خراب می‌شود و دختری که از پدر بریده و منکر اوست. دختر دچار مشکلات هویتی است؛ مادرش را زودتر از دست داده و همین‌طور درگیر پدر روان‌پریش هم هست. روح رمان در فیلم‌نامه هست. ساختار اصلی قصه از یک فرار شروع می‌شود و به تاورکرین می‌رسد. ما در جزئیات و خرده‌پیرنگ‌ها پیش رفتیم و تغییرات را اعمال کردیم. برای ترجمه تصویری، به تمامی این کشمکش‌ها و موقعیت‌های درگیرکننده نیاز داشتیم.

بله طبعا تبدیل‌کردن نسخه تصویری یک قصه به فیلم‌نامه، عناصر دراماتیک بیشتری نیاز دارد.

آرش صادق‌بیگی: در رمان تلخی‌های بیشتری می‌بینیم. مبحث کودک کار مطرح می‌شود که ما ترجیح دادیم چنین مضمونی در فیلم‌نامه نباشد و تا حد زیادی تلخی‌ها و سیاهی‌ها را کم کنیم.

میلاد صدرعاملی: جز تلخی، اساسا استفاده از کودکان کار در فیلم‌ها، موضوع زیاد دیده‌شده و گفته‌شده‌ای بود.

محمدرضا صدرعاملی: حتی جایی در کتاب اشاره می‌شود که پدر جانباز جنگ هم هست و بخشی از مشکلات اعصاب و روان پدر به این موضوع برمی‌گردد. اگر قرار بود در سال ۱۴۰۳ یک دختر ۱۶ساله داشته باشیم که پدرش در جنگ آسیب دیده، منطقی نبود. جز این، در کتاب مادر با مردی ازدواج کرده که بچه‌ها را استثمار می‌کند و آنها را برای کار سر چهارراه می‌فرستد و اصلا به همین دلیل بهزیستی بچه را از مادرش گرفته است. ما فکر کردیم چنین فضاهایی را در فیلم نبینیم.

آرش صادق‌بیگی: به نظرمان آمد رابطه پدر با دختر آن‌قدر انسانی و عاطفی است که احتیاج به زرق‌وبرق اجتماعی دیگری ندارد. مثالی که می‌زنم به‌هیچ‌وجه قیاس‌کردن فیلم «زیبا صدایم کن» با فیلم «دایره مینا» نیست که اساسا و اصلا شباهتی به هم ندارند؛ منظورم در نحوه اقتباس است و اینکه چه چیزی را از متن اصلی برداریم و چه چیز را نه. فیلم برگرفته از داستان آشغال‌دونی غلامحسین ساعدی است که موضوع همان خون‌فروشی است و جوانی که خبرچین ساواک می‌شود. برداشتم این است که مسئله خون در جامعه آن روز آن‌قدر ملتهب و انسانی و تاریک بوده که داریوش مهرجویی عامدانه آن بخش خبرچینی و ساواک را از قصه فیلم حذف کرده تا حرفی که می‌خواهد بزند، بوی سیاست‌زدگی یا هر تأویل دیگری را نگیرد. انگار در اقتباس‌های خوب، ازقضا مضامین انسانی متبلورتر می‌شود؛ مثلا «مهمان مامان» که درگیری یک جماعت شریف را می‌بینیم یا در «خواهران غریب» که یک مضمون خانوادگی دستمایه روایت قصه می‌شود.

میلاد صدرعاملی: ما چند بار سیناپس نوشتیم و در این نوشته‌ها بود که شخصیت خسرو برایمان جذاب‌تر شد. فکر کردیم یک پدر داریم که می‌تواند به جای زیبا شخصیت اصلی باشد و این را به آقای صدرعاملی قبولاندن کار ساده‌ای نبود که قصه را با خسرو شروع کنیم.

محمدرضا صدرعاملی: درواقع راوی هم در کتاب و هم باقی فیلم‌نامه‌هایی که پیش از این نوشته شده بود، زیباست. از جایی به بعد فکر کردیم اگر بخواهیم به زندگی نسلی که به آن اشاره می‌کنیم، نزدیک شویم، در حد سینمای ما واقع‌گرایانه نخواهد بود. به نظرم نمی‌توانیم زندگی نسل جوان ۱۶ساله را با تمامی مختصاتش روی پرده سینما ببینیم. مناسبات، علایق، سلیقه و روابطش در سینمای ما نمی‌تواند به‌طور کامل بازتاب پیدا کند. از این جهت، زیبا را به‌عنوان تنها نظرگاه داستان انتخاب‌کردن ریسک بزرگی بود. فکر کردیم شاید بهتر است به خسرو نزدیک شویم و از چشم او به دخترش نگاه کنیم.

میلاد صدرعاملی: مثل سکانس‌های پارتی و میهمانی در فیلم‌ها که هر کاری کنی چیزی که انتظار می‌رود نمی‌شود و از واقعیت دور می‌شود. به همین دلیل دنبال خط داستانی قابل اعتنایی بودیم.

می‌خواهم بدانم از نظر شما چه چیزی در نسل زیبا جذاب و قابل اعتناست یا برای شما محل پرسش بوده که در فیلم‌نامه روی آن کار کردید؟ اصلا به این نسل چطور نگاه می‌کنید؟

محمدرضا صدرعاملی: به نظر من جسارت زیبا و تلاشش برای مستقل‌شدن و دوباره شروع‌کردن و روی پای خودش ایستادن، ویژگی جالب این نسل است. صراحت اینکه اگر جایی لازم می‌بیند مقابل پدر یا عمویش بایستد، ویژگی‌ای که در بچه‌های این نسل هم دیده می‌شود.

ژولیت رضایی هم برای اجرای این نقش و نزدیک‌شدن به ویژگی‌های این نسل کمک کرد؟

میلاد صدرعاملی: از وقتی انتخاب شد و تمرینات روخوانی را شروع کردیم، ژولیت زحمت زیادی برای این نقش کشید. او یک رگ فرانسوی دارد و با لهجه، فارسی حرف می‌زند. لیلی رشیدی در این مسیر کمک بزرگی برای ما بود و روزها با ژولیت روی لهجه‌اش کار می‌کرد. وقتی دیالوگ‌ها را می‌خواند، از او می‌خواستیم دیالوگ‌ها را به خودش نزدیک‌تر کند یا اگر جایی باید دیالوگی می‌گفت که به ادبیات هم‌نسلانش نزدیک‌تر است، استفاده کند.

حضور امین حیایی در این فیلم چشمگیر است؛ کمی هم از ویژگی‌های نقش خسرو که امین حیایی آن را ایفا کرد، صحبت کنیم. چه ویژگی‌هایی برای این شخصیت در نظر گرفتید؟

میلاد صدرعاملی: با توجه به آثار قبلی آقای صدرعاملی مشخص بود که نقش زیبا را یک نابازیگر بازی خواهد کرد. ما از همان ابتدا درباره حضور امین حیایی به نتیجه رسیده بودیم، هرچند که گزینه حضور پیمان معادی هم مطرح شد که همراه با دخترش در فیلم ایفای نقش کند. اما امین حیایی گزینه پررنگ‌تری بود و فیلم‌نامه براساس حضور او نوشته شد.

محمدرضا صدرعاملی: خسرو در بیمارستان روانی بستری است و جامعه روی آن برچسب بیمار می‌زند، اما ما دوست داشتیم وقتی در مواجهه با آدم‌ها در جامعه قرار می‌گیرد، آدم درست ماجرا او باشد. او باشد که تصمیم‌های درست می‌گیرد و مشکلات را حل می‌کند و فکر می‌کنم که اگر همین را به‌عنوان تنه اصلی شخصیت در نظر بگیریم، می‌توانیم با شخصیت او جلو برویم. در سکانسی اشاره می‌کند که من هیچ کاری برای زیبا نکردم. فکر کردیم او پدری است که این را مدام با خودش تکرار می‌کند و حالا می‌خواهد واقعا کاری برای دخترش انجام بدهد. او می‌خواهد خودش را به دخترش ثابت کند.

میلاد صدرعاملی: درعین‌حال خسرو می‌تواند نماد طبقه متوسطی باشد که در همه این سال‌ها شاید از سالی که زیبا به دنیا آمده، به طبقات پایین‌تر جامعه سقوط کرده‌اند. بالاخره شغل راننده تاورکرین شغل کم‌درآمدی نیست و حقوق خوبی دارد. آنها جزء طبقه متوسطی بوده‌اند که خانه‌ای داشتند و از پدر مغازه‌ای به ارث برده بودند. از طبقه پایین جامعه نبودند؛ از طبقه‌ای بودند که برای خودشان یک زندگی خوب داشتند و به‌مرور این زندگی را از دست داده‌اند.

تا امروز نظرات مختلفی درباره فیلم از سمت منتقدان مطرح شده است. «زیبا صدایم کن» ازجمله فیلم‌های مورد قبول منتقدان است، اما برخی از آنها به بعضی از نکات فیلم‌نامه نقدهایی وارد می‌دانند. شاید بارزترین آنها توهمی است که خسرو در دیدن زن سابقش دارد و در آن لحظات زیبا با این توهم توجه جلب می‌کند، از اینکه در بخشی از فیلم امین حیایی همسرش را می‌بیند، ولی دختر با این توهم پدر همراه نیست و ناگهان در انتهای فیلم دختر با مادرش روبه‌رو می‌شود. درواقع اگر جایی نگاه زیبا و پدرش در این توهم تطبیق داشت، مسیر منطقی‌تری را برای فیلم‌نامه متصور بودیم. نگاه شما به این نقد چیست؟

آرش صادق‌بیگی: در جشنواره فیلم فجر نظر منتقدان و مردم به هم نزدیک بود و در اکران عمومی هم مردم از فیلم استقبال کردند. با این پیش‌فرض می‌توانم بفهمم بعضی افراد وقتی به سینما می‌روند، شاید انتظار یک فیلم روشنفکرانه دارند. اما جواب سؤال شما و جواب طیفی که شاید بگویند یک نوع سانتی‌مانتالیسم در فیلم هست، باید بگویم بله هست، چون قرار بود فیلم ملودرام باشد و ما هم از قواعد ژانر ملودرام پیروی کردیم، مثل اتفاقاتی در قصه که تمرکزش برانگیختن احساسات تماشاگر است. اگر قواعد ژانر ملودرام پایان خوش است، برخلاف تراژدی کلاسیک که حتما باید به مرگ یا شکست بینجامد، ما پایان خوش را تصویر کردیم. بسیاری معتقد بودند بهتر بود فیلم روی تاورکرین تمام می‌شد، ولی نظر آقای صدرعاملی منطبق بر ملودرام کلاسیک بود. قواعد ژانری که ترجیح می‌دهد گره‌های فیلم باز شود و تا آخر جواب مخاطب داده شود؛ چیزی برعهده خیالش گذاشته نشود و مثلا تا آخر ببینیم دختر می‌تواند مادرش را ببخشد.

محمدرضا صدرعاملی: در کتاب مادر سرنوشت دیگری داشت و در نسخه اولیه فیلم‌نامه هم مادر حضور کوتاهی داشت ولی با اصرار آقای صدرعاملی مادر در قصه پررنگ شد.

آرش صادق‌بیگی: اصلا ما یک نسخه فیلم‌نامه بدون حضور مادر نوشتیم، اما بعد که با دوستان دیگری هم مشورت کردیم، بدون اینکه از نظر آقای صدرعاملی مطلع باشند، هم‌نظر بودند که مادر به فیلم‌نامه اضافه شود.

میلاد صدرعاملی: یکی از سختی‌های ساخت این فیلم که دست‌مان را تا حدی بسته بود، روایت آن در یک روز و در خیابان ولیعصر بود. ما از میدان راه‌آهن تا میدان تجریش را در فیلم می‌بینیم. در امتداد همین ایده بود که فکر راننده اتوبوس بودن مادر برای ما راه‌گشا شد. گویا الان راننده اتوبوس خانم نداریم، ولی در گذشته وجود داشته.

با اینکه اشاره کردید پایانی که درحال‌حاضر در فیلم می‌بینیم، صلاحدید آقای صدرعاملی بود اما به نظر می‌رسد این پایان انتظار مخاطب را برآورده نکرده است و چندان باورپذیر نیست.

آرش صادق‌بیگی: فکر می‌کنم پایان فیلم مخاطب را درگیر می‌کند، نظراتی می‌خوانم از اینکه تماشاگر چقدر با فیلم همدلی داشته و گریه کرده؛ آن‌هم گریه‌ای که باعث تشفی خاطرشان شده نه اندوه.

فکر می‌کنم شما مسیر سخت‌تر را انتخاب کردید. درحال‌حاضر ساخت فیلم اجتماعی با گذشته متفاوت‌تر شده است و شاید انتخاب طیف عظیمی از فیلم‌سازان ما نیست یا بسیاری از فیلم‌سازانی که این گونه را دوست داشتند، به‌ناچار مسیر دیگری را انتخاب کردند یا از سینما دور شدند. اصلا «زیبا صدایم کن» به مسیر ممیزی در گرفتن پروانه ساخت دچار شد؟ و اصلا نگاه شما به ساخت فیلم‌های اجتماعی چیست؟

میلاد صدرعاملی: ما چندان مشکل گرفتن پروانه ساخت نداشتیم. یک سکانس گشت ارشاد بود که متأسفانه یکی از پلان‌هایش سانسور شد.

و نظر شما درباره مصائب ساخت فیلم اجتماعی؟

محمدرضا صدرعاملی: به نظرم یک‌شبه این اتفاق برای سینمای اجتماعی نیفتاده است. این مسیری است که از ۱۵، ۲۰ سال پیش شروع شد. تزریق یک نوع خاصی از کمدی به سینما باعث تغییر خیلی از مسیرها شد. کیفیت ۹۰ درصد از کمدی‌ها با سال‌های قبل قابل مقایسه نیست. مثلا با کمدی‌های پرفروشی که در دهه ۸۰ می‌دیدیم یا حتی اوایل دهه ۹۰ ساخته می‌شد. در دهه ۸۰ فیلمی ساخته شد مثل «من ترانه ۱۵ سال دارم» یا «دختری با کفش‌های کتانی» که بازیگر شناخته‌شده‌ای نداشت، اما این فیلم‌ها اتفاقا دیده و پرفروش می‌شد.

میلاد صدرعاملی: خاطرم هست فیلم «دختری با کفش‌های کتانی» و فیلم «سیاوش» ساخته سامان مقدم با بازی هدیه تهرانی هم‌زمان اکران بودند پابه‌پای هم جلو می‌رفتند و فروش خوبی در گیشه داشتند.

محمدرضا صدرعاملی: الان حتی نمی‌توانید فکرش را بکنید، یک فیلم که بازیگر شناخته‌شده‌ای ندارد، یک اکران گسترده خوب داشته باشد، چه برسد به اینکه پرفروش شود. این برمی‌گردد به سیاست‌گذاری و سلیقه‌ای که در طول این سال‌ها برای مردم ساخته شده و نتیجه آن این است که یک گونه سینمایی در حال حذف‌شدن است.

میلاد صدرعاملی: ولی به نظر من سینمای اجتماعی ریشه دارد و فکر می‌کنم این هم دورانی است که از آن عبور خواهیم کرد. الان هم می‌بینیم که اردیبهشت امسال در مقایسه با سال گذشته ۴۰ درصد افت مخاطب داشته است. سال گذشته شاید کمدی‌های بهتری می‌دیدیم، اما همین الان هم متوجه می‌شویم اقبال مردم به فیلم‌های کمدی هم کمتر شده است و به‌مرور سینمای اجتماعی دوباره جای خودش را پیدا می‌کند. سینمای اجتماعی محصول جامعه است. جامعه‌ای که حالش خوب است، سینمای اجتماعی هم رونق می‌گیرد، ولی تا وقتی حال مردم خوب نباشد و فقط سینما بروند که دو ساعت بخندند و به هیچ چیز فکر نکنند، اوضاع به همین منوال خواهد بود.

محمدرضا صدرعاملی: بخشی از آن هم به ممیزی مربوط می‌شود. در دهه ۷۰ و ۸۰ تصویری که در فیلم‌های اجتماعی ارائه می‌شد، نزدیکی بیشتری به زندگی واقعی مردم در سطح شهر داشت. الان دوربین را هر جور در خیابان ولیعصر در کنار خیابان بگذارید، هر پلانی که می‌گیرید، قابل پخش نخواهد بود. وقتی مردم این فاصله را با زندگی خودشان می‌بینند، باورپذیری برای آنها سخت می‌شود. این فاصله باید کمتر شود تا مردم خودشان را بیشتر روی پرده سینما ببینند.

آرش صادق‌بیگی: اگر بخواهیم سینمای اجتماعی را با خودش مقایسه کنیم، بشخصه از موضوعات تکراری خسته شده‌ام. در یک دوره‌ای تم قصاص در فیلم‌های اجتماعی همه‌گیر می‌شود، یا در یک دوره اقسام فیلم‌هایی که کاراکتر اصلی تصادفا به یکی می‌زند یا یکی را هل می‌دهد و طرف می‌میرد، مد می‌شود. یا فیلم‌هایی که روشنفکری را در نشان‌دادن طبقه فرودست در ناتورالیستی‌ترین شکل ممکن می‌بینند. به نظرم می‌توان با نگاه متفاوتی و دست‌کم قصه‌گو به سینمای اجتماعی پرداخت.

خاطرم هست که قبل از اینکه «زیبا صدایم کن» را در جشنواره ببینیم، از این فیلم به‌عنوان اثری که ما را به یاد آثار پیشین و موفق آقای صدرعاملی می‌اندازد، اشاره می‌شد. سعی داشتید با این فیلم خاطره آن آثار را تداعی کنید؟

میلاد صدرعاملی: بله، تمام تلاش‌مان را کردیم که چنین مفهومی را تداعی کنیم. طبیعتا سوژه هم چنین چیزی را دیکته می‌کرد. با وجود یک دختر ۱۵، ۱۶ساله به‌عنوان یکی از شخصیت‌های اصلی، می‌شد که به سمت همان فیلم‌ها رفت و پیش‌بینی کرد که همین برداشت از آن شود. امیدواریم که این تلاش موفقیت‌آمیز بوده باشد و خاطرات گذشته خراب نشده باشند. کار ما خیلی سخت بود، چون با فیلم‌نامه‌نویسان بزرگی که پیش‌ازاین با آقای صدرعاملی همکاری داشتند، مقایسه می‌شدیم.

آرش صادق‌بیگی: همکاری گروهی در نگارش فیلم‌نامه «زیبا صدایم کن» پروسه و تجربه جذابی برای منی بود که از دنیای شخصی‌تر ادبیات به سینما آمده بودم. ما چندین سال است که با هم می‌نویسیم و اینترنتی هم می‌نویسیم و این چندصدایی‌بودن برای هرکدام‌مان جالب است.

محمدرضا صدرعاملی: تجربه گروهی‌نوشتن دستاورد لذت‌بخش و بزرگی برای ما بود که دوست داریم آن را ادامه بدهیم.

میلاد صدرعاملی: فیلم‌نامه «زیبا صدایم کن» در مدت یک سال نوشته شد، ولی حاصل یک کار چهارساله بود. درواقع با همان پشتوانه نوشتن سریال و آشنایی ذهنی و سلیقه‌ای که هر سه نسبت به هم پیدا کرده بودیم، منجر به نوشتن این فیلم‌نامه شد. «زیبا صدایم کن» یک فیلم حال‌خوب‌کن است. قصد ما برای نوشتن و ساختن این فیلم هم همین بود. امیدوارم از این دست فیلم‌ها بیشتر ساخته شود و مردم بیشتر به آن اقبال نشان بدهند.